

سید محمد

سرشایسته: بهار نفیس، زهرا، ۱۳۵۵.

عنوان و نام پدیدآور: فرزانه‌ای لرزدنگی شهید آیت‌الله حسن مدرس / گردآوری و بازنویسی زهرا غفارتبینی؛ ویراستار سیدمحمد آریائزاد؛ تهیه و تولید معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی، مجری طرح اداره هنری، استاد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی.

مشخصات نشر: مشهد، نشر ایمان پور، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۶۰ ص.؛ مسور (رتنگ)، ۱۷۰×۲۷۰ س.م.

فروست: آبیازنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)؛ ۱.

شابک: 978-600-97966-7-0

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: مدرس، سیدحسن، ۱۲۴۹ - ۱۳۱۶.

موضوع: شهیدان -- ایران -- سرگذشتنامه

موضوع: Biography -- Iran -- Martyrs

موضوع: روحانیت -- ایران -- فعالیت‌های سیاسی

موضوع: Clergy -- Iran -- Political activity

شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی، معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی، اداره هنری، استاد و انتشارات

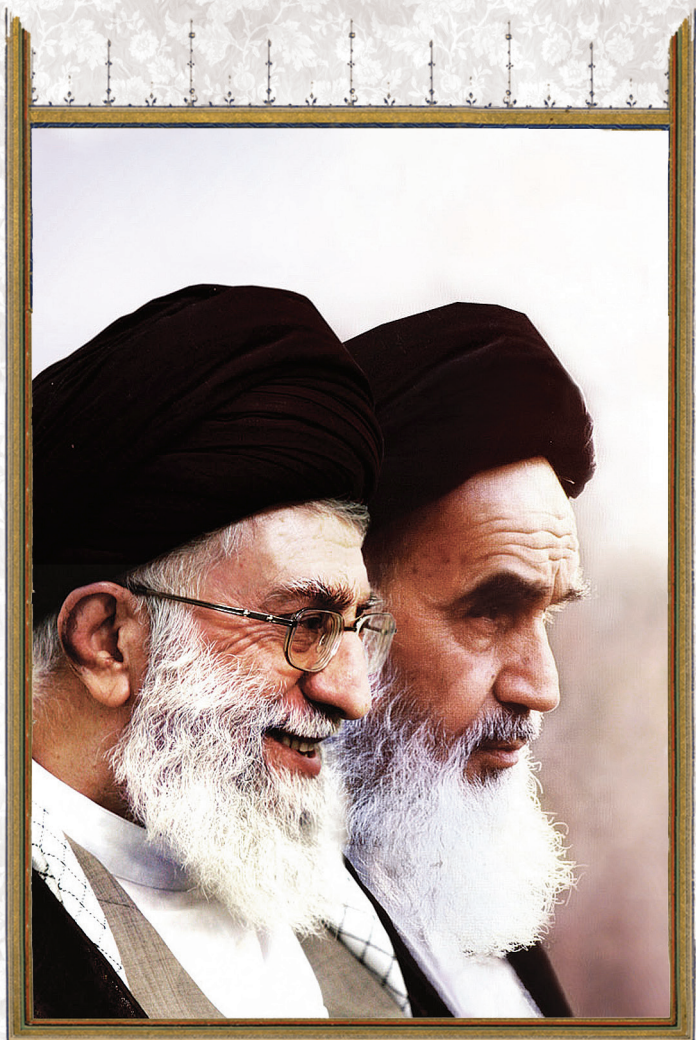
رده بندی کنگره: ۱۳۹۸، ج ۴ / DSR۸۶

رده بندی دیویی: ۹۲۲ / ۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۲۰۱۵۹



عَلَيْهِ السَّلَامُ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
وَعَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ



ایثارنامه



مجموعه

عنوان کتاب: فرزانهایی از زندگی شهید آیت الله حسن مدرس

عنوان فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)

تهیه و تولید: معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی
مجری طرح: اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

گردآوری

و بازنویسی: زهرا غفارنقیبی

ویراستار: سید محمد آریانزاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دبانی

هماهنگی تولید: سید محمد آریانزاد

تطبیق اسناد: طیبیه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچمی

دستیار صفحه آرا: بهناز فهمیده اسکندری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانپور

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۹۶۶-۷۰۰

قیمت: ۵۰/۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

(چاپ و تکثیر این کتاب با ذکر منبع بلامانع است)

کلیه مطالب این کتاب بر اساس اطلاعات مرکز اسناد ایثار بنیاد شهید

و امور ایثارگران خراسان رضوی تدوین شده است)

سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه يك مردن، که يك انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاك از آلودگی ها که خود را در يك مجموعه بزرگی به نام جهان هستی در مسیر تکاملی می بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد. و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّاهِدِ) و علی عَلَيْهِ السَّلَام آن را گرمای ترین نوع مردن

می داند. (أَكْرُمُ الْمَوْتِ الْقَتْلُ)

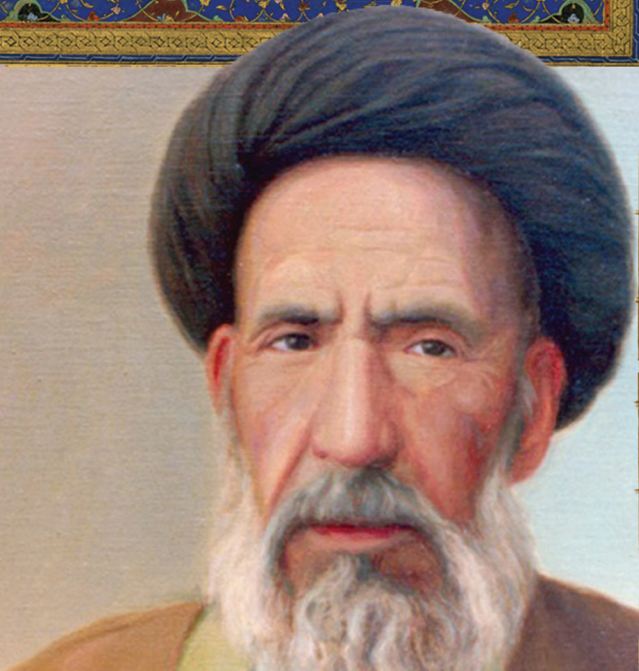
«شهیدان به ما می گویند شما خوف و حزن نداشته باشید. دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و این آن چیزی است که ما امروز به آن احتیاج داریم.» (امام خامنه‌ای رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ۱۳۹۴/۷/۵)

(فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم‌های سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام بلندی است در راستای احیای ارزش‌های مکتب توحید و عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش هاست» و هر شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك ملت، جاودانه می درخشد.

معاونت فرهنگی و امور اجتماعی
بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

آیت الله حسن مدرس



تاریخ تولد: ۱۲۴۹

تاریخ شهادت: ۱۳۱۶/۷/۱۰

محل تولد: قریه سرابه کجور از توابع اردستان

محل شهادت: کاشمر

گلزار: شهرستان کاشمر

آخرین سمت: نماینده مجلس-روحانی مبارز

سید حسن مدرس در پاییز سال ۱۲۴۹ شمسی، درقریه سرابه کجور از توابع اردستان دیده به جهان گشود. سید اسماعیل، پدر سیدحسن عالم و مُبلغ احکام الهی، بیشتر ایام سال را برای وعظ، تبلیغ اسلام، اصلاح و ارشاد، در سفر و دور از دیار و خانواده خویش به سر می برد.

سید حسن از بدو تولد تا سن شش سالگی، در کنار مادرش خدیجه، در نهایت سختی در قریه ی سرابه باقی ماند. او در سن شش سالگی برای تَلْمُذ نزد جدش میرعبدالباقی که از بزرگان آن عصر بود، فرستاده شد و هم او بود که در زمان حیات خویش، پرورش علمی و روحی سیدحسن را تا سن ۱۴ سالگی

برعهده گرفت و در این دوران، دانش های مقدماتی عربی و فارسی را به وی آموخت.

مدرس از سن ۱۴ تا ۱۶ سالگی، نزد پدرش به تحصیل علوم دینی مشغول بود و در مدرسه علمیه حاج عبدالحمید، مقدمات عربی را آموخت. در سن ۱۶ سالگی، راهی حوزه علمیه اصفهان گردید. او سیزده سال در اصفهان مشغول تحصیل بود. در سن ۲۱ سالگی، پدرش سید اسماعیل مرحوم شد. او قریب ۳۰ استاد را طی این مدت در علوم عربیه، فقه و اصول و معقول درک کرد.

وی در سال ششم تحصیل در اصفهان، با دختری از ساکنان دهکده اسفه ازدواج نمود.

مدرس در دوران اقامت خویش در اصفهان که با هدف تحصیل صورت گرفت، از میدان سیاست نیز دور نبود. وی در این سال ها، به مقابله با «ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه» حاکم اصفهان پرداخت و به دلیل شجاعت و جسارت ذاتی، به

فردی صاحب نام تبدیل شد.

وی پس از اتمام تحصیلات در اصفهان با هدف ادامه تحصیل به نجف مهاجرت کرد. در این دوران دارای دو فرزند، یعنی خدیجه بیگم و سیداسماعیل بود که سرپرستی آنان را بر عهده ی شوهرخواهر خود گذاشته بود.

مدرس پس از ورود به نجف، در مدرسه صدر سکونت کرد و در محضر استادانی همچون: «آیت الله خراسانی، آیت الله یزدی، شیخ فتح الله شریعت اصفهانی، میرزا محمدتقی شیرازی، سید محمد فشارکی و میرزا محمد حسن شیرازی» تَلَّمَد نمود. در طول مدت اقامت هفت ساله وی در نجف و طی مدارج علمی، وی استعداد شگرفی را از خود بروز داد، به گونه ای که میرزای شیرازی او را چنین توصیف کرد:

«این اولاد رسول الله، پاکدامنی اجدادش را داراست. هوش و فراست او، گاهی مرا به تعجب وامی دارد. در مدتی کوتاه از تمام هم درسی هایش گذشته و در فقه و

اصول و منطق، سرآمد همه‌ی یارانش شده و قضاوت او در کمال درستکاری و در نهایت تقواست.»

وی در این مدت، در روزهای پنج شنبه و جمعه به کارگری می‌پرداخت و از درآمد حاصل از آن، پنج روز دیگر هفته را سپری می‌نمود.

سرانجام مدرس در سن ۳۷ سالگی با تأیید علما و مراجع عصر، اجتهاد و مرجعیت را توأمان به دست آورد و مرجعیت شیعیان هند به او واگذار شد، اما به دلیل تمایلی که به بازگشت به ایران داشت، آنرا نپذیرفت و از راه اهواز به اصفهان بازگشت. وی صبح‌ها در «مدرسه جده کوچک» (مدرسه شهید مدرس) درس فقه و اصول و عصرها «در مدرسه جده بزرگ» درس منطق و شرح منظومه می‌گفت و در روزهای پنج شنبه طلاب را با چشمه‌های زلال حکمت نهج البلاغه آشنا می‌نمود.

تسلیم ناپذیری او در مقابل کارهای خلاف و امور غیرمنطقی بر گروهی سودجو و فرصت طلب ناگوار

آمد و تصمیم به ترور او گرفتند، که هر دو بار ترورها نافرجام ماند. مدرس در جلسه ی ۱۹۵ دوره ی دوم مجلس شورای ملی، در سال ۱۲۸۹ سوگندنامه خود را قرائت کرد و این آغازی برای پنج دوره ی پرفراز و نشیب نمایندگی در مجلس شورای ملی بود. مدرس در خلال کارهای سیاسی خود به انجام فعالیت های مختلفی نیز دست می زد که از آن جمله می توان به نایب ریسی «مدرسه سپهسالار» اشاره نمود.

مدرس که خود به تدریس خارج فقه و اصول، نهج البلاغه و تاریخ می پرداخت، از اساتید دیگری برای تدریس علوم قدیم و جدید دعوت نمود، بخصوص آن که بر آموزش علوم جدید از سوی طلاب تأکید زیادی داشت تا گنگ و زبون بودن آنها در مقابل دانش جدید مطرح نگردد.

جدای از فعالیت های آموزشی و فرهنگی، مدرس در مسایل سیاسی نیز عنصری فعال به حساب می آمد. او در کودتای اسفند ماه ۱۲۹۹، در زمره ی زندانیان

سیاسی قرار می‌گیرد و تا پایان دوره کابینه سیاه در قزوین، در تبعید و حبس باقی می‌ماند تا آن که سرانجام در خرداد ۱۳۰۰ با صدور فرمان سقوط کابینه از سوی احمد شاه، تمامی زندانیان سیاسی آزاد گردیدند.

مدرس پس از سقوط کابینه‌ی سیدضیاء در ادوار چهارم، پنجم و ششم مجلس نیز به نمایندگی از سوی مردم تهران به مجلس رفت. در اوایل دوره‌ی ششم مجلس، ترور مجدد آیت الله مدرس، نافرجام ماند. مدرس، دوران مجلس ششم را در جوی آکنده از محدودیت و کنترل سپری کرد. در انتخابات مجلس هفتم، به هنگام شمارش آرا، رأی‌هایی که به نام وی بود هم، شمارش نشد و او در اعتراض به این مسأله گفت «اگر همه‌ی مردم تهران هم به من رأی نداده باشند، خودم یک رأی به نام خودم در صندوق انداختم. چرا آن يك رأی خوانده نشد؟»

آیت الله مدرس اولین کسی بود که تدریس

نهج البلاغه را در حوزه های علمیه رسمی کرد و نخستین مجتهدی بود که این کتاب را جزو متون درسی طلاب قرار داد.

شخصیتی چون «حاج میرزا آقاعلی شیرازی، استاد شهید مطهری و آیه الله العظمی بروجردی» نهج البلاغه را نزد شهید مدرس آموختند. مدرس مدت ها فلسفه تدریس می کرد و در عرفان مهارت داشت. وی در زندان خواف برای عده ای از مأموران قلعه ای که در آن به سر می برد مثنوی را تفسیر می کرد.

آثار قلمی مدرس به شرح زیر است :

- ۱- تعلیقه بر کفایه الاصول آخوند خراسانی .
- ۲- رسائل الفقهیه که به کوشش استاد ابوالفضل شکوری بتازگی انتشار یافته است .
- ۳- رساله ای در ترتب (در علم اصول فقه)
- ۴- رساله ای در شرط متأخر (در اصول)
- ۵- رساله ای در عقود و ایقاعات .

- ۶- رساله ای در لزوم و عدم لزوم قبض در موقوفه .
- ۷- کتاب حجیه الظن (در اصول)
- ۸- شرح رسائل شیخ مرتضی انصاری .
- ۹- حاشیه بر کتاب النکاح مرحوم آیه الله شیخ محمد رضا نجفی مسجد شاهی .
- ۱۰- دوره تقریرات اصول میرزای شیرازی .
- ۱۱- رساله ای در شرط امام و مأموم .
- ۱۲- کتابی در باب استصحاب (در علم اصول)
- ۱۳- کتاب احوال الظن فی اصول الدین .
- ۱۴- شرح روان بر نهج البلاغه .
- ۱۵- اصول تشکیلات عدلیه با (همکاری دیگران).
- عدم انتخاب مدرس در مجلس هفتم، زمینه را برای تبعید وی فراهم آورد. عصر روز دوشنبه ۱۶ مهرماه ۱۳۰۷، رییس شهربانی با عده‌ی زیادی پاسبان به منزل وی هجوم بردند و او را شبانه از تهران خارج کردند. مدرس به خواف تبعید شد که نه سال به طول انجامید. در این دوران، فشار زیاد و محدودیت‌های

فراوان به وی اعمال می شد تا از انجام هر حرکتی برای آزادی وی یا رابطه با یارانش جلوگیری شود. سرانجام در شب دهم آذر ۱۳۱۶ مدرس از خواف به کاشمر برده شد و چند روز بعد وی را به شهادت رساندند و پیکر مطهر ایشان، غریبانه در کاشمر به خاک سپرده شد.

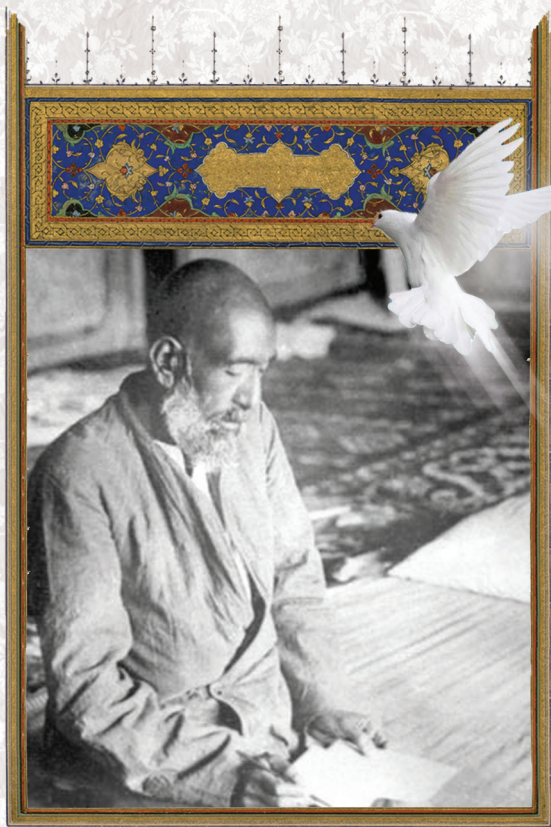


وقتی خبردار شدیم وهابی‌ها بر شهر حجاز مسلط شده، قبور ائمه را ویران و با یک نیروی کافی به سوی آنجا حرکت کرده‌اند و قصد ویرانی قبور ائمه را در عراق دارند، بلافاصله دست به کار شدیم و از نقاط مختلف نیرو فراهم کردیم و به وسیله پیک مخصوص، نامه‌ای به مدرس نوشتیم. مدرس در جواب نوشت: «اگر لازم باشد، اطلاع دهید من با گروهی از مردم ایران حرکت خواهیم کرد.» همچنین در مجلس شورا به سیاست انگلیسی‌ها شدیداً حمله کرد و از دولت ایران خواست که بی‌درنگ اقدامات لازم را برای جلوگیری از متجاوزان به عمل آورند.

زمانی پس از شکست کامل قوای دولت در درگیری با نیروهای مردمی، اداره امور شهر اصفهان به انجمن ولایتی سپرده شد. صمصام السلطنه که به عنوان فرمانده نیروهای مسلح عشایر بختیاری نقش مهمی در ماجرای مشروطیت داشت، در رأس حکومت اصفهان قرار گرفت و در بدو امر مخارج قوا و خساراتی را که در جنگ با استبداد قاجاریه به ایشان وارد آورده بود به عنوان غرامت از مردم اصفهان، آن هم با ضربات شلاق، طلب نمود.

مدرس که در جلسه انجمن ولایتی اصفهان حضور داشت و نیابت ریاست آن را عهده دار بود، با شنیدن این خبر بشدت ناراحت شد و گفت: «حاکم چنین

حقی را ندارد و اگر شلاق زدن حد شرعی است پس در صلاحیت مجتهد می باشد و آن ها (حاکمان قاجار) دیروز به نام استبداد و این ها امروز به نام مشروطه مردم را کتک می زنند.» صمصام السلطنه با مشاهده این وضع دستور توقیف و تبعید مدرس مبارز را صادر کرد. اما وقتی ماجرای تبعید این فقیه به گوش مردم اصفهان رسید کسب و کار خود را تعطیل و به دنبال مدرس حرکت کردند. این وضع کارگزاران صمصام را به شدت نگران کرد و خشم مردم، حاکم اصفهان را ناگزیر به تسلیم نمود و با اجبار و از روی ناچاری در اخذ مالیات و دیگر رفتارهای خود تجدید نظر کرد و مدرس هم در میان فریادهای پرخروش مردم که می گفتند: «زنده باد مدرس»، به اصفهان بازگشت.



لایحه به نفع نزهان

نصرت الدوله وزیر دارایی بود، لایحه‌ای تقدیم مجلس شد که به موجب آن، دولت ایران یکصد سگ از انگلستان خریداری و وارد کند. نصرت الدوله درباره‌ی خصوصیات این سگ‌ها توضیحاتی بیان کرد و گفت: این سگ‌ها شناسنامه دارند، پدر و مادر آنها معلوم است، نژادشان مشخص است و از جمله خصوصیات دیگر آنها این است که به محض دیدن دزد، او را می‌گیرند. مدرس دست روی میز زد و گفت: "مخالقم." وزیر دارایی گفت: آقا! ما هر چه لایحه می‌آوریم، شما مخالفید، دلیل مخالفت شما چیست؟

مدرس جواب داد: "مخالفت من به نفع شماست. مگر شما نگفتید، این سگ ها به محض دیدن دزد، او را می گیرند؟ خوب آقای وزیر! به محض ورودشان، اول شما را می گیرند. پس مخالفت من به نفع شماست".
نمایندگان با صدای بلند خندیدند و لایحه مسکوت ماند.

رضاخان سر لشگر خدایار را نزد مدرس فرستاد تا پیغام رضا شاه را به او برساند. خدایار نزد مدرس آمد و با کمال تواضع گفت: "رضا شاه می گوید، بهتر است شما به درس و بحث خود مشغول باشید و از دخالت در امور سیاسی اجتناب کنید. رضا شاه میل دارد باب مرادده را با شما باز کند و به هر طریق که بیسندید با شما روابط حسنه داشته باشد و همه ی اوامر شما را در امور مملکتی اطاعت خواهد کرد. ضمناً مبلغ یکصد هزار تومان برای شما فرستاده تا در هر راهی که صلاح می دانید به مصرف رسانید." مدرس چند لحظه ای به آن پول نگاه کرد. سپس فرمود: «به رضاخان بگوئید، من وظیفه شرعی دارم که در امور مسلمین دخالت

کنم. اسم آن را سیاست بگذارید یا هر چیز دیگر هر چه باشد، فرق نمی‌کند. من وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهم. سیاست در اسلام چیزی جدای از دین نیست. "در اسلام دین و سیاست با هم است." اسلام، مسیحیت نیست که فقط جنبه‌ی تشریفاتی، آن هم هفته‌ای یک روز در کلیسا داشته باشد. این پول‌ها را هم ببر که اگر این جا بماند تمامی آن به مصرف نابودی رضا خان خواهد رسید». خدایار مایوسانه از خانه‌ی مدرس به همراه پول‌ها بیرون رفت.



حذف واژه‌های عربی

يك روز لایحه ای در ارتباط با حذف واژه های عربی از زبان فارسی به مجلس آورده شد. مدرس که با آن مخالف بود این لایحه را به تمسخر گرفت و ضمن سخنانی اظهار داشت: «با این حساب، اسم من که «حسن» است باید «نیک» شود و نام خانوادگی ام نیز «آموزگار» می شود. بنابراین نام من «نیک آموزگار» است. «حسین» مصغر «حسن» به معنای «حسن کوچک» است. پس آن هم می شود «نیک چه» بر وزن «دیگ چه»! و .. به همین صورت واژه های عربی در فارسی را عوض کرد که کلمات مضحکی درست می شد و صدای بلند خنده ی نمایندگان فضای مجلس را پر کرده بود.

درد مردم، درد قانون گذار

محور قراردادن رفاه و آسایش مردم و برنامه ریزی برای رفع مشکلات آنان، جزو اعتقادات اولیه و اساسی شهید مدرس بود. او نه تنها در دوران حضور در مجلس شورای ملی، بلکه قبل از آن نیز در رفتار، کردار، سخنان و کارهای خود مردم را فراموش نمی کرد. هنگام تصویب قوانین، مسأله رعایت حق مردم را به نمایندگان توصیه می کرد و می گفت: «ما باید قانونی درست کنیم که به درد مردم بخورد و صلاح مردم باشد.»

مدرس فقط قانون، قوای نظامی، مجلس و دولت را عامل پیشرفت مملکت نمی دانست. او عقیده داشت اگر مردم پشت سر دولت و مجلس نباشند در هیچ

کاری پیروزی حاصل نمی شود و اگر توفیقی هم به دست آید، ماندگار نخواهد بود. آیت الله مدرس که قدرت مردم را کارساز تلقی میکرد، طی سخنانی در مجلس ششم اظهار داشت: «قوای ملت است که می تواند با هر تهاجمی مقابله کند. اگر همه ی وکلای مجلس شورای ملی صاحب عقیده، حکم اسلامی، سیاسی و وطن خواه باشند، در صورتی می تواند در مقابل دنیا مقاومت بکند که ملت موافق و پشتیبان وی باشد، پس قوت با توجه به قلوب عامه است. من یعنی همه ی ملت، من اتکا به همه ی ملت دارم، چون وسایل و روابطی دارم و چون از حالشان اطلاع دارم، مطلب آن ها را خوب تشخیص می دهم».

او همیشه از تفاوت سطح زندگی مسئولان و سردمداران حکومت با مردم انتقاد می کرد و معتقد بود، مسئولیت آنان به خاطر وجود مردم است، باید شب و روز برای آن ها تلاش کنند، تأمین نیازهای مردم اولویت اول را داشته باشد، وسایل آسایش آنان فراهم گردد و برای پیشرفت، سرافرازی و سربلندی آن ها چاره اندیشی شود. این دیدگاه ها در حالی بود که مدرس می توانست بهترین زندگی را برای خود و خانواده اش فراهم کند، در صورتی که لحظه ای این فکر را نکرد و هرگز دنبال زندگی مجلل نبود. او وقتی دخترش بیمار شد، پزشک اعلام کرد، باید در شمیران که از نظر آب و هوا بهتر است، ساکن شود. مدرس

گفت: «همه ی فرزندان ایران بچه های من هستند. دوست ندارم فرزند من جای خوش آب و هوا باشد ولی بچه های مردم از آن بی بهره باشند». این طرز تفکر و ایثار و از خودگذشتگی برای مردم، سبب شده بود تا آنها نیز او را دوست داشته باشند. وقتی پس از مدت ها از تهران به اصفهان رفت، استقبال باشکوهی از او به عمل آمد.

رضاخان از استقبال بی نظیر و پر شور مردم اصفهان شگفت زده شد و وقتی آیت الله مدرس به تهران بازگشت، سراسیمه به دیدار او شتافت و پرسید: «شنیدم در اصفهان خوش گذشته است؟»

مدرس گفت: «بلی، همه جا مردم با علاقه و اشتیاق وافر مرا پذیرفتند. آخر من از خود آن ها بوده ام، نماینده ی آن ها بوده ام. این علاقه، جنبه ی سیاسی ندارد، جنبه ی دینی و مذهبی است. اما جالب این جاست که همه جا از شما بد می گفتند و از شما متنفر بودند. هنگام رفتن به اصفهان، در راه نزدیک مورچه خورت، ماشین ما دچار نقص فنی شد. ناچار شدیم شب را در آن جا به سر بریم. چوپانی به نزد ما آمد،

برای ما غذا آورد، از ما پذیرایی کرد، تا صبح با چوبش
به دور ما می گشت و از ما حفاظت می نمود. آیا اگر
تو بودی، با تو این چنین رفتار می کرد؟»

رضاخان: «آقا، برای ما چه سوغات آورده ای؟»

مدرس: «سوغات خوبی برای شما آورده ام، می ترسم
قدر آن را ندانید! سوغات من برای شما این است
که اغلب اجزای دولت، چه در این لباس، چه در آن
لباس، به نام شما مردم را می چایند و اذیت می کنند.
من با خود گفتم، این مطلب را به شما بگویم تا بدانید
و در رفع آن بکوشید. اگر سخن مرا بشنوید که عنوان
نصیحت دارد، برای شما بهترین سوغات است.»



آب کشی... آب کشی...

مدرس کار را جوهره‌ی هر انسانی می‌دانست و از انجام هر کاری که انسان را در برابر دیگران بی‌نیاز می‌کرد، استقبال می‌نمود. یکی از نزدیکان شهید مدرس ماجرای آب کشیدن او را از قول یک نفر از همکلاسی‌های سید مطرح کرده است:

«وقتی ما با سید حسن مدرس در مدرسه‌ی جده‌ی کوچک درس می‌خواندیم، چند وقتی حقوق طلبگی ما نرسید و همگی بی‌پول شدیم. یک روز دیدم آقای مدرس یک پول داد به یک طلبه و گفت: برو نان بگیر. طلبه‌ی دیگری رسید، یک پول هم به او داد و گفت: برو نان بگیر. آن وقت‌ها قیمت یک قُرص نان، یک پول بود. من گفتم: شما و ما حقوق مان یکی است همه از یک

جا پول می گیریم. حالا چه طور شده که ما پول نداریم و شما دارید؟ مدرس خندید و گفت: مگر مردم بی پول می شود؟! پرسیدم: آخر از کجا و چه طوری؟ گفت: شب بیا حجره من بمان تا نشانت بدهم. شب رفتم و حجره‌ی ایشان ماندم. صبح و هنگام طلوع فجر بیدارم کرد. پا شدیم و نماز خواندیم. آن گاه در گنجه‌ای را باز کرد و یک سطل و طنابی بیرون کشید و یک کلاه نمدی گذاشت سرش و گفت برویم. آن موقع در اصفهان مرسوم بود که صبح زود آب حوض‌ها را خالی می کردند و با پا آب می کشیدند و دوباره حوض‌ها را پر می کردند. ما راه افتادیم توی کوچه‌ها و داد زدیم: آب کش، آب کش! یک خانه‌ای صدایمان کردند. من حوض را خالی و پاک کردم و مدرس آب کشید و پر کرد. دو تا حوض خالی و پر کردیم و نفری سه پول گیرمان آمد. آن وقت مدرس رو به من کرد و گفت: دیدی؟ این هم پول. هم می توانی خودت نان بخری و هم به دو طلبه‌ی دیگر کمک کنی».

توجه به کارهای عام المنفعة

شهید مدرس در کارها و برنامه‌هایی که به نفع عموم مردم بود، نقش مؤثری داشت. بین این دسته از فعالیت‌ها می‌توان به اختصاص خانه موروثی خودش به حمام عمومی برای اهالی روستا، ترمیم آسیاب ده، ساخت قنات، ساختن پل بر روی نهر آب و بناهای مسکونی در اطراف روستا که به قلعه‌ی خیرآباد معروف است، کاروانسرا و... اشاره کرد.

ساختن بیمارستان فیروزآبادی در شهر ری از کارهای ارزشمندی است که فکر شکل‌گیری و تأسیس آن با ابتکار و همت آیت‌الله مدرس صورت گرفته است. او یک بار آقای فیروزآبادی و عده‌ای دیگر از رجال سیاسی را به منزل خود دعوت نمود و خطاب به وی گفت:

«شما به این حقوقی که از مجلس می‌گیری، نیازی نداری. پول آن را جمع کرده و به وسیله‌ی آن بیمارستانی درست کنید. تا هم نام نیکی از شما باقی بماند و هم مردم از آن بهره‌مند گردند و در حقتان دعای خیر کنند. مدعوین پیشنهاد مدرس را قبول کردند و فیروزآبادی مأمور این کار شد. باغی را در شهر ری خرید و عده‌ای خیر نیز به جمع‌مزبور پیوستند. بخش اول بیمارستان که احداث و آماده گردید، مدرس گفت باید به نام فیروزآبادی نام‌گذاری شود، چون زحمات ساختمان آن به عهده‌ی وی بود. فیروزآبادی تا پایان عمر در این بیمارستان به خدمت مشغول بود».

شکم سیر و خضوع در برابر ظلم

آیت الله مدرس تعریف می کردند:

پدرم همیشه می گفت: «کسی که به افراط در خورد و خوراک عادت نکرده باشد و تنور شکم را دم به دم نتافته باشد، در برابر زور تسلیم نمی شود و در برابر زر و مال دنیا، اسیر و وسوسه نمی گردد». او، اجداد طاهر ما را سرمشق عبرت قرار می داد و می گفت: «حلم و بردباری را از جد بزرگوارمان، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیاموزیم، شهامت و قناعت را از جد طاهرمان، علی ابن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام و تسلیم ناپذیری در برابر زور و ستم را از جد شهیدمان سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَام».



در اوایل دوره‌ی چهارم مجلس، چند نفر از روحانیون تهران به مدرس اعتراض می‌کنند که ایشان همه جا در صف مبارزه، پیش قدم است و به آن‌ها مجال نمی‌دهد.

مدرس جواب می‌دهد: «اولاً، شما بفرمایید جلو، من پشت سر شما هستم. ثانیاً، در این میدان رفتن جرأت می‌خواهد و انتظار پاداش از کسی نداشتن». آن‌گاه این بیت را خواند:

در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

مخالفت صریح،

نه با کنایه

یک روز نماینده بوشهر در مجلس از ناامنی و عدم رعایت قوانین و مقررات صحبت به میان آورد و با کنایه از رضاشاه گلایه نمود. پس از صحبت های او، مدرس پشت تریبون رفته و به طور مشروح صحبت کرد و اظهار داشت: «شما ضعف دارید. بالاترین قدرت ها، قدرت ملت است و قدرت مجلس نیز ناشی از قدرت ملت. ما بر هر کس قدرت داریم. این صحبت ها چیست که می کنید؟ شما از رضاخان ترسیده اید؟ شما او را شیر پنداشته اید، در حالی که شغالی بیش نیست. شما را ترسانده، ما همه ی این ها را کنار می گذاریم تا بروند در خانه هایشان بنشینند.»

رضاشاه وزیر جنگ بود. لایحه ای را تقدیم مجلس کرد که برای نعل اسب های ارتش، چند تن آهن از خارج وارد کنند. همچنین برای هر سرباز لحاف خریداری شود. مدرس مثل همیشه گفت: مخالفم. سپس به عنوان مخالف با لایحه سخنرانی کرد و گفت:

«اولاً، باید معلوم شود که چه تعداد اسب کاری داریم. هر رأس اسب چه مقدار نعل لازم دارد. همین طور حساب نشده نمی شود آهن وارد کرد. ثانیاً، من روزی که در مدرسه حاج عبدالحمید در قمشه طلبه بودم، یک لحاف داشتم. زمستانها روانداز و تابستانها زیراندازم بود. پس از سه سال، آن لحاف را به طلبه دیگر دادم. ما سال قبل برای سربازان لحاف خریدیم،

چه شد؟»

رضاخان گفت: آقا نمی‌دانستم شما این قدر سخت گیر هستید؟.

مدرس در پاسخ گفت: «وقتی یک پولی از جیبم به داخل حوض خانه افتاد. پس از چند ماه که خواستند آب حوض را بیرون بریزند، گشتم و از لابلای شن‌ها آن یک پول را پیدا کردم. بله آقا! ما یک پول شماریم. حساب بیت‌المال خیلی دقیق است. به این ترتیب لایحه رد شد.

آدم انتخاب کنید

یک روز وقتی که مدرس از مجلس به خانه بازگشت، عده‌ای از مردم به منزل مدرس ریخته و با سر و صدای زیاد گفتند: آقا! این چه لایحه‌ای بود که امروز تصویب شد؟ مصلحت است؟

مدرس پاسخ داد: اگر بیست رأس اسب و الاغ و یک آدم را در مجلسی جمع کنند و از آن‌ها بپرسند که نهار چه می‌خورید، جواب چه می‌دهند؟ همه گفتند: جو.

مدرس گفت: «آن یک نفر هم ناچار است سکوت کند. این وکلایی که شما انتخاب کرده‌اید، شعورشان همین است. بروید آدم انتخاب کنید.»



جلوگیری از استقراض خارجی

وابستگی به کشورهای بیگانه و غفلت از استعدادهای داخلی برای به جریان انداختن سرمایه های موجود کشور، عامل اصلی استقراض دولت های عصر قاجار و پهلوی از بانک های خارجی بوده است. مسأله ای که دولت های بیگانه در بسیاری از دوره های تاریخ با اعطای چند قرضه، امتیاز های فراوانی از دولت ایران گرفته اند.

آیت الله مدرس با اعتقاد به این اصل که «خرج مملکت را خود مملکت باید بدهد» در یکی از جلسات مجلس شورای ملی طی نطقی نمایندگان پارلمان و اعضای کابینه ی دولت را مورد خطاب قرار

داد و اظهار داشت:

«به عرض آقایان وزرا، یعنی هیأت دولت می‌رسانم که مطمئن باشند ما دیگر به جهت مخارج جاری مملکت دیناری قرض نخواهیم کرد.»

زیارتگاه مرثم

روزی رضاشاه برای مدرس پیغام داد: طوری تو را می‌کشم، که بدنت را در میان کفن دفن کنند! مدرس در پاسخ گفت: «قبر من هر جا که باشد، زیارتگاه مردم می‌شود. اما تو در جایی می‌میری که در آن نه آب هست و نه آبادی.

موقعی که مدرس به عنوان مجتهد طراز اول عازم تهران بود، در قم توقف کوتاهی داشت. در طول این مدت، جمعی از علما و اساتید حوزه‌ی علمیه قم به دیدار مدرس می‌رفتند.

«آیت الله سید محمد بهبهانی (فرزند آیت الله سید عباس بهبهانی)» از جمله شخصیت‌هایی بود که به ملاقات مدرس رفت و او را با همان لباس ساده کرباسی ملاقات نمود.

مرحوم بهبهانی در حالی که لبخندی بر لب داشت، به شوخی خطاب به مدرس گفت: آقا! شما از مجتهدین طراز اول در مجلس هستید، صلاح نمی‌دانید لباس‌ها را عوض کنید؟ مدرس در جواب گفت: «شخصیت انسان به لباس و ظاهر نیست، به فهم و درک و اندیشه اوست.»



به کوری چشم ششمنان زنده‌ام

موقعی که مدرس سحرخیز برای تدریس به طرف مسجد سپهسالار می رفت، در کوچه چند نفر با هفت تیر به او شلیک می کنند. مدرس هیچ وسیله ای برای دفاع نداشت و تنها راهی که شاید فقط باهوش ترین و کارآموده ترین کارآگاهان ممکن بود پیدا کنند، در یک لحظه پیدا کرد.

مدرس فوری روبه دیوار کرد و عبا را با دو دست به طرف سر خود بلند نمود و زانوانش را خم کرد به طوری که بدن در پایین عبا قرار گرفت و آن جایی را که قاتلین از پشت عبا، محل قلب و سینه تصور می کردند، جز دو بازوی مدرس و عبای خالی چیز دیگری نبود.

نتیجه این عمل ماهرانه و عجیب این شد که از شلیک مفصل جانیان، چند تیر به بازوان او اصابت نمود و یکی هم به کتفش خورد. پس از انتقال به بیمارستان، اول حرفش به اطرافیان این بود: «مطمئن باشید من از این تیر نخواهم مرد. زیرا موتم هنوز فرا نرسیده.» به جای این که دیگران به او قوت قلب دهند، او به دیگران قوت قلب می داد.

رضاشاه که در آن زمان در مازندران به سر می برد تلگراف تفقدی برای مدرس فرستاد و مدرس در پاسخ، پس از تشکر نوشت: «به کوری چشم دشمنان، مدرس نمرده است.»

چک دولت انگلیس برای مدرس

روزی در نیمه‌های شب، یک مرد خارجی بایک مترجم به منزل مدرس آمدند. شخص خارجی شروع به صحبت کرد و دیگری هم ترجمه می نمود و معرفی کرد که «آقا! ایشان نماینده ی دولت انگلیس هستند. یک چک سفید برای شما آورده اند که مبلغ آن را هر طور می خواهید بنویسید و به هر طریق که می خواهید خرج کنید.»

مدرس گفت: «این چک چیست؟»
جواب داد: «آقا! چک کاغذی است که می نویسند و می برند در بانک، آن جا امضا می کنند و هر مبلغی که در آن نوشته از بانک می گیرند.»

مدرس گفت: «چرا حالا (نصف شب) آوردی؟»

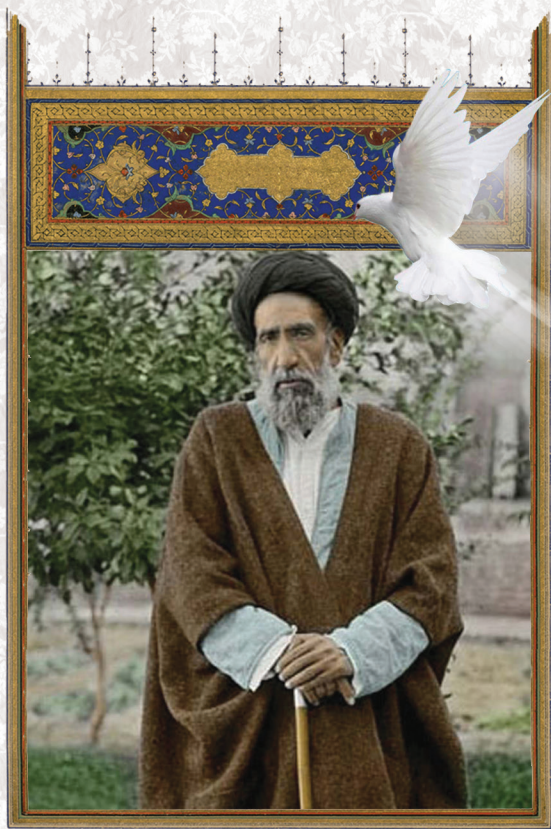
جواب داد: «ما شنیده بودیم شما پول نمی گیرید؛ حالا نصف شب چک را آوردیم.»

مدرس اظهار داشت: «نه، هر که به شما گفته بی خود گفته! من پول می گیرم منتهی به این صورت نه. اولاً، باید طلا باشد آن هم بار شتر و در میان روز روشن و بعد از نماز در مدرسه‌ی سپهسالار با شتر بیاورند. در این صورت می گیرم و هیچ اشکالی ندارد.»

وقتی پاسخ را ترجمه می کند، نماینده یا سفیر می گوید: «مدرس می خواهد آبرو و حیثیت سیاسی ما را در تمام دنیا ببرد.» در نتیجه بلند می شوند و می روند.

یکی دو مورد که مدرس نسبت به فرمانفرما انتقاد کرده و ایراد گرفته بود، فرمانفرما به وسیله‌ی یکی از دوستان مدرس که با او نزدیک بوده، به مدرس پیغام می‌دهد: «خواهش می‌کنم حضرت آیت الله این قدر پا روی دُم من نگذارند.»

مدرس جواب می‌دهد: «به فرمانفرما بگویید: حدود دُم حضرت والا باید معلوم شود زیرا من هر جا پا می‌گذارم دُم حضرت والا است.»



مدرس از نگاه

امام خمینی علیه السلام

در قسمتی از حکم تاریخی مورخه ۲۸ شهریور
۱۳۶۳ امام خمینی علیه السلام مبنی بر بازسازی
مزار شهید مدرس آمده است:

«در واقع شهید بزرگ ما مرحوم مدرس که
القاب برای او کوتاه و کوچک است، ستاره‌ی
درخشانی بود بر تارک کشوری که از ظلم و جور
رضاشاهی تاریک می‌نمود و تا کسی آن زمان
را درک نکرده باشد، ارزش این شخصیت
عالی‌مقام را نمی‌تواند درک کند. ملت ما

مرهون خدمات و فداکاری‌های اوست و اینک با سربلندی از بین ما رفته. بر ماست که ابعاد روحی و بینش سیاسی - اعتقادی او را هر چه بهتر بشناسیم و بشناسانیم و با خدمت ناچیز خود مزار شریف و دور افتاده او را تعمیر و احیا نماییم.»

و نیز در یکی از نطق‌هایشان فرمودند: «مرحوم مدرس رحمة الله، خوب من ایشان را دیده بودم، این هم یکی از اشخاصی بود که در مقابل ظلم آن مرد سیاه کوهی، آن رضاخان قلدر ایستاد. مدرس یک آقای عمامه‌ای، ملا، متقی و با یک پیراهن (بسیار ساده)، ایستاد در مقابل رضا شاه و نه گفت.

اسلام می‌خواهد انسان درست کند،
می‌خواهد آدم درست کند. یک آدم اگر موافق
تعلیم قرآن درست شود یک وقت می‌بینید که
یک مدرس از کار در می‌آید که یک مدرس
مثل یک گروه است (که) جلو قدرت رضاخان
می‌ایستد. با پیرمردی خودش می‌ایستد،
جلویش را می‌گیرد.